

پارِسَه

هخامنشیان عادت باستانی کوچ کردن را فراموش نکردند، و معمولاً همه سال را در یک جا به سر نمی‌بردند، بلکه بر حسب اقتضای آب‌وهوا، هر فصلی را در یکی از پایتخت‌های خود سر می‌کردند. در فصل سرما، در بابل و شوش اقامت داشتند، و در فصل خنکی هوا به همدان می‌رفتند که در دامنه کوه الوند افتاده بود و هوای لطیف و تازه و خنک داشت. این سه شهر «پایتخت» به معنی اداری و سیاسی و اقتصادی بودند، اما دو شهر دیگر هم بودند که «پایتخت آئینی» هخامنشیان بشمار می‌رفتند، یکی پاسارگاد که در آن جا آیین و تشریفات تاجگذاری شاهان هخامنشی برگزار می‌شد، و دیگری «پارِسَه» که برای پاره‌ای تشریفات دیگر به کار می‌آمد. این دو شهر «زادگاه» و «پرورشگاه» و به اصطلاح «گهواره» پارسیان به شمار می‌رفت، و گور بزرگان و نام‌آوران آنان در آن جا بود و اهمیت ویژه‌ای داشتند؛ به عبارت دیگر، این‌ها مراکز مذهبی ایرانیان هخامنشی بودند، مانند اورشلیم و واتیکان، که نظر به اهمیت آئینی خود، مرکز ثقل بسیاری از حوادث بوده‌اند. البته از این دو تخت‌جمشید بیش‌تر اهمیت داشته است و به همین دلیل، اسکندر مقدونی آن را به عمد آتش زد تا گهواره و تکیه‌گاه دولت هخامنشی را از میان ببرد و به ایرانیان بفهماند که دیگر دوره فرمانروایی آنان به سر آمده است.

نام اصلی این شهر پارِسَه بوده است که از نام قوم پارسی آمده است و آنها ایالت خود را هم به همان نام پارس می‌خواندند. پارسه به همین صورت در سنگ نوشته خشیارشا بر جرز درگاهای «دروازه همه ملل» نوشته شده است، و در لوحه‌های عیلامی مکشوفه از خزانه و باروی تخت‌جمشید هم آمده است. یونانیان از این شهر بسیار کم آگاهی داشته‌اند، به دلیل این که پایتخت اداری نبوده است، و در جریان‌های تاریخ سیاسی، که مورد نظر یونانیان بوده، قرار نمی‌گرفته. به علاوه، احتمال دارد که به خاطر احترام ملی و آئینی شهر پارسه، خارجیان مجاز نبوده‌اند به مکان‌های مذهبی رفت و آمد کنند و در باب آن آگاهی‌هایی به دست آورند؛ همچنان که تا پایان دوره قاجار، سیاحان اروپایی کم‌تر می‌توانستند در باب مشاهد و امام‌زاده‌های ایرانی تحقیق کنند. بعضی گمان کرده‌اند که در برخی از نوشته‌های یونانی از پارسه به صورت پارسیان persai و یا شهر پارسیان Persia نام رفته است، اما این گمان مبنای استواری ندارد.

پَرِسَه پُلِیس

نام مشهور غربی تخت‌جمشید، یعنی پَرِسَه پُلِیس (Perse Polis) ریشه غربی دارد. در زبان یونانی، پَرِسَه پُلِیس و یا صورت شاعرانه آن پَرِسِپ تُولِیس Persep tolis لقبی است برای آتیه، الهه خرد و صنعت و جنگ، و «ویران‌کننده

شهرها» معنی می دهد. این لقب را آشیل، شاعر یونانی سده پنجم ق.م. در چکامه مربوطه به پارسیان، به حالت تجنیس و بازی با الفاظ، در مورد «شهر پارسیان» به کار برده است (سُوکنامه پارسیان، بیت ۶۵). این ترجمه نادرست عمدی، به صورت ساده‌ترش، یعنی پرسه پلیس، در کتب غربی رایج گشته و از آن‌جا به مردم امروزی رسیده است. خود ایرانیان نام «پارسه» را چند قرن پس از برافتادنش فراموش کردند چون کتیبه‌ها را دیگر نمی‌توانستند بخوانند و در دوره ساسانی آن را «صدستون» می‌خواندند. البته مقصود از این نام، تنها کاخ صدستون نبوده است، بلکه همه بناهای روی صفا را بدان اسم می‌شناخته‌اند. در دوره‌های بعد، در خاطر ه مردم فارس، «صدستون» به «چهل ستون» و «چهل منار» تبدیل شد. جُزفاً باربارو، از نخستین اروپاییانی که این آثار را دیده است (سال ۱۴۷۴ میلادی)، آن را چَلِ منار (چهل منار) خوانده است. (۳) پس از برافتادن هخامنشیان خط و زبان آنها نیز بتدریج نامفهوم شد و تاریخ آنان از یاد ایرانیان برفت، و خاطره شان با یاد پادشاهان افسانه‌ای پیشدادی و نیمه تاریخی کیانی درهم آمیخت، و بنای شکوهمند پارسه را کار جمشید پادشاه افسانه‌ای که ساختمان‌های پرشکوه و شگرف را به او نسبت می‌دادند دانستند و کم‌کم این نام افسانه‌ای را بر آن بنا نهادند.

کاربرد بناهای تخت جمشید

تخت جمشید در دل استان فارس، یعنی میهن هخامنشیان، بنا شده است. داریوش بزرگ در حدود ۵۱۸ ق.م. صخره بزرگی را در حدود شمال غرب کوه مهر (= کوه رحمت) برگزید تا کوشک شاهانه‌ای بر روی آن بنا نهد، وی و پسرش خشیارشا، و پسرزاده‌اش اردشیر یکم، بناهای با شکوه تخت جمشید را بر آن‌جا بنا کردند. بر این نکته باید تأکید کرد که هدف داریوش بزرگ از ساختن این کوشک در سرزمین فارس، ساختن یک پایتخت اداری و سیاسی نبوده، زیرا که این مکان از مرکز دولت دور بوده، بلکه می‌خواسته است مرکزی برای تشریفات ایرانی درست کند. ارنست هرتسفلد Ernst Herzfeld که در سالهای ۱۹۳۰ در تخت جمشید حفاری می‌کرد، گفته است: «چنان می‌نماید که تخت جمشید جایی بوده است که به علت‌های تاریخی و علایقی ریشه‌دار در زادگاه دودمان هخامنشی ساخته شده و نگهبانی گشته و تنها در مواقع برگزاری مراسم و تشریفات خاص از آن استفاده می‌شده است» بسیاری از محققان معتقدند که تخت جمشید تنها برای برگزاری جشن نوروز، که هم عیدی شاهی و هم جشنی دینی و هم آیینی ملی بود، به کار می‌رفت. استاد W. Lentz استدلال کرده است که داریوش بزرگ جایگاه و جهات این کوشک را بر طبق محاسبات نجومی ساخته است و محور تابش خورشید به هنگام دمیدن، در روزهای معینی از سال با محورهای عرضی و طولی تخت جمشید رابطه می‌یابد. از سوی دیگر کارل نیلندر Carl Nylander معتقد است که شواهدی برای برگزاری جشن نوروز در تخت جمشید در دست نیست و کالمیر

Peter Calmeyer نقوش تخت جمشید و متون یونانی را مقایسه کرده و به همان نتیجه رسیده است. عده‌ای هم با توجه به اسناد دیوانی و کاربرد برخی از بناها (مثلاً حرمسرا) و وسعت کاخ‌ها و هزینه گزافی که بر سر ساخت آن‌ها به کار رفته است، تخت جمشید را مرکزی سیاسی و اداری و بازرگانی می‌دانند که تناسبی با آیین‌های مذهبی نداشته است. اما حقیقت آن است که اسناد دیوانی، هزینه‌های کارگری و سازندگی و نقش تراشی و نیز رفت‌وآمدهای پیک‌ها و مأموران دولتی در تخت جمشید همه به زمانی تعلق دارند که داریوش و خشایارشا و اردشیر آن‌جا را بنا می‌کرده‌اند یعنی فعالیت ساختمانی در آنجا زیاد بوده است. وجود جشن نوروز در زمان هخامنشی هم از شواهدی ثابت می‌شود (مثلاً وجود جشن مهرگان، زیرا که در نوروز درست آغاز سال و در مهرگان درست میانه سال را جشن می‌گرفته‌اند، ایجاد تقویم اوستایی، که شامل جشن‌ها منجمله نوروز می‌بوده - در دوره هخامنشی و نیز وجود دعای مخصوص زرتشتی بسیار کهن برای نوروز، که با اعتقادات هخامنشیان پیوند ناگسستنی دارد). از سوی دیگر در زمان ساسانی نیز با آن که استخر - جانشین پارسه - محل اصلی ساسانیان و جایگاه مذهبی و برگزاری آیین‌های دولتی (مثلاً تاجگذاری) بود، هیچ گونه مرکزیت سیاسی نداشت. با این دلایل جشن ما هنوز نظریه آیینی بودن تخت جمشید را مرجح می‌دانیم.

صفه پارسه

تخت جمشید بر روی صفه‌ای بنا شده است که کمی بیشتر از یکصدویست و پنج هزار متر مربع وسعت دارد. خود صفه برفراز و متکی به صخره‌ای است که از سمت شرق پشت به کوه مهر (= کوه رحمت) داده است و از شمال و جنوب و مغرب در درون جلگه مرودشت پیش رفته و شکل آن را می‌توان یک چهار ضلعی دانست که ابعاد آن تقریباً چنین است: ۴۵۵ متر در جبهه غربی، ۳۰۰ متر در طرف شمالی، ۴۳۰ متر در سوی شرقی و ۳۹۰ متر در سمت جنوبی کتیبه بزرگ داریوش بر دیوار جبهه جنوبی تخت، صریحاً گواهی می‌دهد که در این مکان هیچ بنایی قبل از وی موجود نبوده است. کارهای ساختمانی تخت جمشید بفرمان داریوش بزرگ در حدود ۵۱۸ ق.م آغاز شد. اول از همه می‌بایست این تخت بسیار بزرگ را برای برآوردن کوشک شاهی آماده سازند: بخش بزرگی از یک دامنه نامنظم سنگی را مطابق نقشه معماران، تا ارتفاع معینی که مورد نظرشان بود، تراشیدند و کوتاه و صاف کردند و گودیها را با خاک و تخته‌سنگ‌های گران انباشتند، و قسمتی از نمای صفه را از صخره طبیعی تراشیدند و بخشی دیگر را با تخته‌سنگ‌های کثیرالاضلاع کوه پیکری که بدون ملات بر هم گذاشتند برآوردند و برای آن که این سنگ‌های بزرگ بر هم استوار بمانند آن‌ها را با بست‌های دم چلچله‌ای آهنی به هم پیوستند و روی بست‌ها را با سرب پوشانیدند (این بست‌های فلزی را دزدان و سنگ‌ربایان کنده و برده‌اند؛ تنها

تعداد کمی از آن‌ها را بر جای مانده‌اند). این تخته سنگ‌ها یا از سنگ آهکی خاکستری رنگی است که از کوه و تپه‌های اطراف صفا استخراج می‌شده و یا سنگ‌های آهکی سیاهی شبیه به مرمر است که از کانهای مجدآباد در ۴۰ کیلومتری غرب تخت جمشید می‌آورده‌اند. خرده سنگ‌ها و سنگ‌های بی‌مصرف حاصل از تراش و تسطیح صخره را نیز به درون گودها ریختند. شاید در همین زمان بوده است که با آب انبار بزرگ چاه ماندی در سنگ صخره و در دامنه کوه مهر (= کوه رحمت) به عمق ۲۴ متر کردند.

پس از چند سال، صاف کردن صخره طبیعی و پر کردن گودی‌ها به پایان رسید و تخت هموار گشت. آن‌گاه شروع به برآوردن شالوده بناها کردند و در همان زمان دستگاه آب درگنی تخت جمشید را ساختند بدین معنی که در دامنه آن قسمت از کوه رحمت که مشرف بر تخت است آبراهه‌هایی کردند و یا درست کردند، و سر این آبراهه‌ها را در یک خندق بزرگ و پهن، که در پشت دیوار شرقی تخت کنده بودند، گذاشتند تا آب باران کوهستان از راه آن خندق به جویبارهایی در جنوب و شمال صفا راه یابد و به در رود. بدین‌گونه خطر ویرانی بناهای روی تخت ناشی از سیلاب جاری از کوهستان از میان رفت، اما بعدها که این خندق پر شد آب باران کوهستان قسمت اعظم برج و باروی شرقی را کند و به درون محوطه کاخ‌ها ریخت و آن‌ها را انباشت، تا این که در هفتاد سال گذشته؛ باستان‌شناسان این خاک‌ها را بیرون ریختند و چهره بناها را دوباره روشن ساختند. بر روی خود صفا، آبراهه‌های زیرزمینی کنده‌اند که از میان حیاط و کاخ‌ها می‌گذشت و آب باران سقف‌ها از راه ناودان‌هایی که مانند لوله بخاری و با آجر و ملاط قیر در درون دیوارهای ستبر خستی تعبیه کرده بودند، وارد آبراهه‌های زیرزمینی می‌شد و از زیر دیوار جنوبی به دشت و خندقی در آن جا می‌رسید. هنوز قسمت‌هایی از این آبراهه‌های زیرزمینی و ناودان‌های درون دیوارها را در گوشه و کنار تخت جمشید می‌توان یافت هم اکنون نیز آب باران‌های شدید زمستانی از این آبراهه‌ها به در می‌رود